

فتح نامه سلطان الب ارسلان (*)

«... فتحنامه بخارا را از طرف سلطان الب ارسلان سلجوقی که در بک جنگ قدیم ثبت است اینک استنساخ نموده بامختصر شرحی که راجع بسلطان الب ارسلان نوشته ام تقدیم داشتم... از این جهت که انشاء آن از نهمصد سال قبل است تصور میکنم درج آن بد نباشد. این جنگ که این فتحنامه از آن استنساخ شده بسیار قدیم است و تاریخ تحریر آن ۶۱۶ می باشد و مشتمل بر مکاتیب سلاطین و وزراست لیکن متأسفانه بسیار مغلوط و مغشوش است، باز حتمت زیاد آنچه مقدر بود بنده بعضی اشتباهات کاتب را رفع نمودم لیکن بظن احتمال قوی باز در چندین جا عبارات خوانا و رسا نیست و البته لازم است اصلاح فرمائید و احتمال می دهم انشاء آن از خواجه نظام الملک وزیر باشد...» **اقل الحاج حسین نخجوانی - تبریز.**

از توجه آقای نخجوانی بمجله یفا بی نهایت امتنان داریم، و از استاد جلیل آقای احمد بهمنیار مد ظله العالی امتنانی دیگر، که در آن نظر فرمودند و لغات مشکله را توضیح کردند، تامخصوصاً مورد استفاده آقایان محصلین دبیرستانها و دانشکدهها واقع شود. ان شاه الله.

مجله یفا

جون ایزد عز سلطانہ و عظم شاهه رقم اختصاص خویش بر ناصیه روزگار ما کشیده است و ما را از جمله بنی آدم برای تربیت کار عالم بر کزیده و جهره ایام را بنور

(*) سلطان آلب ارسلان بن جفری بیک بن میکائیل دومین سلطان از سلسله سلجوقیان ایران در سن ۴۳۱ متولد شده. موجب وصیت عم خود طغرل بیک در ماه رمضان ۴۵۵ به تخت سلطنت نشست و از طرف القائم بالله خلیفه عباسی ب لقب عضدالدوله یا عضدالدین ملقب بود. پادشاهی باهیت و سیاست بود و بسیار شجاع و دلیر و جنگجو بود. وزارتش بعهده خواجه نظام الملک محول بود.

همواره با مشورت وزیر با تدبیر خود اقدام بجنگ میکرد و اغلب فاتح میشد، در مدت سلطنت خود فتوحات بسیاری کرده است از جمله با آرماتوس پادشاه روم که بر علیه مسلمین قیام و بر ایران حمله کرده تا حوالی خوی آمده بود جنگهای سختی کرده فاتح شد. آرماتوس را دستگیر و بحضور سلطان آوردند امر داد مصالحه شود و قرار شد تا مدت معینی روزی هزار دینار جزیه بدهد. سپس جوانمردانه تخت و تاج و مملکت او را بخود او محول فرمود و دختر او را به پسر خود ملک ارسلان تزویج نمود. پس از چندی فارغ نامی از نواحی خوارزم با سی هزار کس بر علیه سلطان عمیان ورزید. سلطان بالشکری بیستار ب طرف خوارزم شتافته کار او را ساخت و حکومت خوارزم را به ارسلان شاه پسر خود داد و خود بجانب خراسان بازگشت. پس از چندی استراحت بعزم کشور گشائی بجانب ماوراالنهر متوجه شده از آب جیحون گذشت و ب طرف بخارا لشکر کشید. قلعه و حصار برزم را که از قلاع مستحکم بود پس از جنگهای سخت مسخر نمود. جمع کثیری در این جنگ کشته و اسیر شدند، امر بقیه حاشیه در صفحه بعد

رای جهان آرای ما روشن کرده و عرصه جهان را بعز دولت و عدلِ فیاض^۲ ما مزین گردانیده و جاده مناهج مملکت را بما نموده و ارتقاء بمدارج دولت مارا فرموده ما نیز از آنجا کی عقلِ مبین و رایِ متین ماست در جوامع احوال و مصارف اعمال توکل بر تأیید یزدانی و تعویل^۳ بر توفیق ربّانی و روی بایراد اوراد شکر ایزدی و استحضار امداد فضل الهی آورده رعایارا کی بجهت ایشان در دنیا موکلیم و در عقبی مؤاخذ و مسؤل خواهیم بود باصنافِ عواطفِ معدلت و الطافِ عوارف^۴ مرحمت مشمول محفوف^۵ گردانیده همت عالی بر آرامش جهان و آسایش جهانیان مقصور و موقوف فرموده لاجرم هر روز قصر قدر مامشید^۶ تر و مبانی ما محکم تر میشود و هر ساعت ابواب ملک و دولت بر ما کشاده تر و اسباب فتح و نصرتِ ما آماده تر میگردد و بهر مهم کی شتاییم و عنان عزیمت بهر سمت کی رانیم اقبالِ ریاتِ عالیّه مارا استقبال نماید و تباشیر^۷ صبح کامرانی از مطالع فضل ربّانی بدید آید و حصولِ مقصود بوصولِ مقصد مقارن باشد و توفیق یزدانی موافق و معاون باشد محق^۸ اینحال و مصدق اینمقال آنست کی در نهضت مبارک چون ریات همایون ما از مرکز اقبال در جنبش آمد و موکب میمون بر عزیمت جهاد اعظم روی بصوب ماوراءالنهر نهاد و لشکر آتش هیبت و باد حرکت مادر یک لحظه از آب جیحون بگذشت و بر سمت خاک بخارا توجه نمود در مقدمه جماعتی از مقربان دولت آید

بقیه حاشیه از صفحه قبل

داد این فتحنامه را نوشته باطراف و اکناف عالم فرستادند .

پس ازین فتح شایان فرمان داد کتوال قلعہ (یوسف برزمی) را بحضور آورند . سلطان بعضی سؤالات از وی میکرد . یوسف جوابهای نامناسب میداد تا اینکه آتش غضب سلطان شعله ور شد و امر بقتل وی نمود . مأمورین قصد یوسف کرده خواستند او را بیرون کشیده کارش را تمام کنند . یوسف مقاومت میکرد . سلطان مأمورین را منع و بنا بر اعتمادی که به تیراندازی خود داشت تیری بطرف یوسف پرتاب کرد از قضا تیر بخطا رفت و یوسف بطرف سلطان حمله ور شد با کاردی که در موزه خود پنهان کرده بود ضربت چندی به پیکر سلطان وارد کرد . یکی از فراشان بامیخ کوب از پشت سر چنان بر سر یوسف زد که در حال جان سپرد . اما سلطان آلب ارسلان در اثر آن ضربات و جراحات پس از سی و چهار روز در چهل و چهار سالگی دهم ربیع الاول سنه ۴۶۵ بدرود حیات کرد . مدت سلطنتش نه سال و هفت ماه بود .

۱- موی پیشانی و خود پیشانی بمجاز . ۲- بر ولبریز . ۳- اعتماد و اتکاء . ۴- جمع عارفه بمعنی معروف (شناخته شده) و عطا و بخشش . ۵- ظ و محفوف . پیرامون گرفته شده . محاط . ۶- برافراشته تر . ربیع تر . ۷- اول صبح . ۸- ظ و محقق . بشددید و کسر قاف اول .

الله اعوانها و بزرگان حضرت شیدالله آرگانها باقومی از مردان کزیده و دلبران کزیده بفرستادیم و بدانج لایق معدلت و موافق مرحمت باشد از استمالت رعیت و حفظ ولایت فرمان دادیم و مثال اعلی مزین بر توفیق اشرف ارزانی داشتیم فوجی از ظالمان طاعی کی در آن دیار اقامت داشتند و از جاده فرمان انحراف مینمودند و بای^۹ از حد خویش بیرون نهاده بحصن بخارا تحصن کردند و باستحکام حصار و مردان کارشیفته شدند و بمویهات^{۱۰} اهل خذلان و ترهات^{۱۱} قول شیطان فریفته کشتند چون صفحات آن دیار برسوم^{۱۲} سم مرا کب ما قوام گرفت و نفحات دولت از قدوم مواکب ما در تبسم^{۱۳} آمد و خاک بخارا بنور عدل موقر^{۱۴} مامنور شد و عذار هوا به غبار لشکر مظفر ما معطر گشت و ما بمبار کی غایت طالع مسعود با سپاه نامحدود بدان حدود رسیدیم و خذلان و طغیان دشمنان خویش بدیدیم از آنجا کی غایت شفقت و نهایت عاطفت ما بر خلق خداست بارها معتمدان فرستادیم و باطیل آن مخاذیل^{۱۵} را بلطف مقاتل و عثرات تدابیر بحسن افادت^{۱۶} مقابله فرمودیم و بعضی را به ترفیه^{۱۷} و مرحیب^{۱۸} و برخی را به تنبیه و ترهیب^{۱۹} و وعد^{۲۰} و وعید واجب داشتیم و بر موجب این شیوه از سر عاطفت و رفت تساهل فرمودیم بندگان^{۲۱} دولت و امناء متجنده^{۲۲} مؤیده آید هم^{۲۳} الله تعالی را کی از مجاهدت و محاصرت ممنوع و در بای آن حصار از غصه انتظار بشت دست می کزیدند موقوف داشتیم و رخصت مجادله و محاربه نفرمودیم تا شاید بنصایح و مواظط بادشاهانه متیقظ^{۲۴} و متنبه کردند و از غضبات^{۲۵} هیبت لشکر جرار در امان و زنهار آیند هر چند اهتمام رفت چون مواد فساد در دل و دماغ آن جماعت نابکار براکنده بود و کوش ایشان به بنیه غرور آکنده ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بسمع انقیاد

۹- ظ : پای (بدون واو) . ۱۰- جمع تمویه بمعنی مشبه ساختن و تلبیس . ۱۱- جمع ترهه بمعنی سخن بیهوده و باطل . ۱۲- جمع رسم بمعنی نشان و اثر و علامت . ۱۳- ظ : تبسم بمعنی نرم وزیدن و ساطع شدن بوی . ۱۴- ظ : موفر بمعنی بسیار و فراوان . ۱۵- جمع مخذول بمعنی تنها و بی یار و یاور رها شده ، فرو گذاشته شده . ۱۶- ظ : و عثرات آن تدابیر را بحسن اوقات یعنی لغزشها و خطاهای آن بخت برگشگان را بنکوئی عفو و اغماض . ۱۷- از غم رهانن و آسایش دادن . ۱۸- مرحبا گفتن ، فراخ گردانیدن (نعمت یا عفو و اغماض) . ۱۹- ترسانیدن و بیم دادن . ۲۰- ظ : وعد (بدون واو عاطفه) . ۲۱- ظ : و بندگان (با واو عاطفه) . ۲۲- لشکریان . ۲۳- جمع غضبه بمعنی خشم گرفتن و محتمل است که عقبات بوده و تحریف شده باشد .

ندای نصیحت ما را نشنیدند و بدیده اعتبار محابله^{۲۴} (کذا) قدرت بادشاهی و دلایل فضل الهی ندیده و ندانستند که چون عذبات^{۲۵} رایات ما بر آن نواحی سایه افکنند و عساکر منصوره بر آن دیار عبور نماید سیاست هیبت ما کین انتقام^{۲۶} بر کشاید و بدستیاری فضل کرد کار بشمشیر آبدار دستکاری آغاز نماید مثنی لعین خاکسار در آن مقام بایدار نتواند بود بعد از آنک بر ایشان دگر بار حجت‌های بسیار گرفتیم و از خون و مال ایشان بیزار شدیم^{۲۷} بحقیقت معلوم شد که آن اهل شقاوت را جز به بطش سیاست از آن سمت انحرافی و از آن بند انزجاری نخواهد بود مراسلات و مکاتبات یکسو نهادیم و باتیغ بران و ضرب سنان بالشکرهای کران و سپاه بیکران بیای حصار راندیم کی (والسيف اصدق انباء من الكتب)^{۲۸} (کذا) امرای دولت و اعیان حضرت را مثال دادیم تا اسباب جنک و جدال بساختند و اعلام فتح و نصرت بر افراختند زلزله رعب و ولوله خوف در دل زمین و تن روح الامین انداختند منهی^{۲۹} اقبال به تلقین توفیق نصر من الله و فتح قریب^{۳۰} در داد و اقدام آن مخاذیل از هیبت و ضربت تیغ دلیران و صدمت سنان دلاوران از موطن قرار متزلزل شد و در یکساعت بیک حمله این حصن محکم و بقعه معظم که دل ما در کشادن آن بسته بود بمعاونت نوید منصور من بشاء قهراً و جبراً مسلم و مستخلص گشت و عساکر منصور هم الله روی به نهب و غارت و تخریب عمارت خواستند آوردن ما بر قضیت عدل و نصفت و موجب و فور رحمت و شفقت خویش کی مستدعی دوام دولت و موجب مزید بسطت میدانیم و جنین فتحی که روی نماید نتیجه آن می شناسیم بساط امان بر بسیط آن بقعه ایمان گسترانیدیم و عساکر همایون را لازالت مرفوعه بالنصر رایانهم از پای حصار و سردیوار باز کردانیدیم و روا نداشتیم کی هیچ آفریده از مسلمانان^{۳۱} کی بدست آن ظالمان در مانده بودند زیان برسد یا در بای هوا کب عساکر مؤید آید هم الله گشته کردند کی چون شعله آتش سوزان در نیستان

۲۴ - ظ : مخایل جمع تخیلة بمعنی علامت و اثر . ۲۵ - جمع عذبة بمعنی پرچم . ۲۶ - بجای « کین انتقام » ظ : کین انتقام . ۲۷ - یعنی بیزاری خود را از ریختن خون و ضبط اموال آنها اعلام کردیم . ۲۸ - مصراع اول از مطلع قصیده‌ی است که ابوتام در تهنیت فتح عموریه و مدح معتصم بالله عباسی گفته و در اصل قصیده مصراع او عاطفه ندارد . ۲۹ - خبر رسان . ۳۰ - ظ : ندای نصر من الله و فتح قریب . ۳۱ - ظ : از مسلمانان را .

افتد رطب یابس^{۳۲} نکذارد وبر برك^{۳۳} باک و ناباک رحمت نیارد و جلگی لشکریان کی دندان شره^{۳۴} نیز کرده بودند و آستین طمع را باز برده شکار^{۳۵} غارت را شکرده^{۳۶} بحکم فرمان ما نغذه الله درموقف توقف ایستادند و چشم انتظار بر اشارت و اجازت ما نهادند و ما بامدادِ حلم و اعصار^{۳۷} (کذا) کار بسته در مقام صبر و اعفا^{۳۸} بودیم تا مگر آن مخاذیل به تنبّه از خواب غفلت در آیند و در اختیار بر بندگان دولت بکشایند تا آن شهر بزرگوار کی مسکن علما و ابرار و مأمن غربا و احرار است مغرور^{۳۹} و مخروب نشود و فرمانی کی لایق معدلت مانباشد برایشان نرود تا گاه پاسی از شب گذشته آن ملعون فاجرو مغبون کافر کی بیشوای آن زمره و مقدم و مهیج آن فتنه بود باجماعتی از اتباع و طایفه از اشیاغ خویش ظلمت شب رادستیار خود ساخته و چون روی قرار ندید دست در دامن فرار زده خواست بوشیده از دروازه بیرون نازد و خویشتن را از مخالف اجل برون اندازد فوجی از بهادران حشم^{۴۰} منصور کی در برون دروازه مرتب بودند خبر یافتند و چون قضا و قدر بروی شتافتند و او را با کمر اهان جند کی متابع او بودند زیادت از هزار کس مقید ساخته کردن بسته بیارگاه جهان بناو ما حاضر گردانیدند ما چون بتقدیر توفیق بزدانی بر خویشتن قدرت سیاست حاصل دیدیم تقدیم عفو در زمت کرم لازم شمردیم و شکرانه فضل ایزدی را با انجماعت فضل فرمودیم سزاء عدل و رحمت نمودیم و قدرت^{۴۱} و مقدم آنها را به اسلام عرضه کرده در دایره دین محمدی صم در آوردم همان ملک و مهتری و حکومت و سروری بدو تفویض نمودیم تا من بعد او امر بادشاهی را مطیع و منقاد گشته از راه عصیان انحراف نمایند و طریق اسلام و ایمان را سلوک نموده بشریعت حضرت رسالت بناو علیه افضل الصلوة و اکملها اقدام نمایند چون بعنایت الله

۳۲ - ط ، رطب و یابس . ۳۳ - این کلمه را میتوان بمعنی معروف و کنایه از فرد آدمی گرفت . بمعنی ساز و سازمان زندگی (احوال) نیز میتوان گرفت . ۳۴ - بفتح شین بروزن تبه و بمعنی حرص و آزار است . ۳۵ - ط ، و شکار (با واو عاطفه) . ۳۶ - بروزن نکرده بمعنی آماده و مهیا و بمعنی سعی و کوشا . ۳۷ - ط ، و ما بامداد حلم ، اغضا را کار بسته . یعنی بنیرو و یاری بردباری چشم پوشی از عصیان آن قوم را کار بستیم . ۳۸ - مصدر افعال از ماده عفو بمعنی معانیت است . ۳۹ - صحیح این کلمه معلوم نشد . ۴۰ - بفتح اول و ثانی بمعنی کسان و چاکران و بستگان . ۴۱ - این عبارت متزلزل و شاید چنین بوده است ، فضل فرمودیم نه بملال و رحمت نمودیم نه قدرت . (سزاء عدل ، رحمت نمودیم نه قدرت)

تعالی و حسن توفیقہ جنین فتحی عظیم و نصری جسیم کی بحقیقت قوت بازوی شریعت و قرۃ العیون اسلام است میسر شد و سکہ و خطبہ بنام ہمایون مابعد صہ آن مملکت و خطبہ آنولایت طراز یافت واجب دیدم حقیقت این حال و کیفیت این مقال باطراف عالم و اصناف بنی آدم رسانیدن خصوص بحضرت خوارزم کی منشأ نہال اقبال و مبدأ کمال و جلال است باز نمودن و از کماہی^{۴۲} این فتح ہمایون کی نمونہ الطاف الہی و مزیت اعطاف بادشاہی است اعلام فرمودن بنا بر آن این فتحنامہ بقلم آورده جان دار آقا را کی از مشاہیر حشم است بدین بشارت فرستادہ آمد تا جانب عزیز امارت دستگاہی شجاعت بناہی افتخار الاعیان و الاقران میرسعالدین اسبہد دامت امارتہ بعد از ملاحظہ تحیات و تسلیمات و اصطناعات آثار ما عطوفت خاطر فیاض بجانب خود^{۴۳} حظ او فرو نصیب اکمل ازین بشارت بردارد و سجدہ شکر ربانی بیاورد و شرایط حمد و سباس یزدانی بجای آورده مزدہ این فتح عظیم بدور و نزدیک و ترک و تازیك و رعایا و براباء خوارزم و نواحی آن آن کی دعا گوین دولت و بندگان خاص حضرت ما اند برساند تا بھرہ شادگاہی ازین بردارند و حقوق ہم ایزدی بمزید اخلاص دولت قاہرہ بگذارند و بروظلیف دعای ما کی استظهار تمام بدانست و میسر^{۴۴} این دولت و مهمات بواسطہ آن مبارت^{۴۵} نمایند چہ دعای مسلمانان و ہمت مستضعفان نقل فتح فیروزی و مستحضر امداد بہروزی میباشد کی انما تنصرونکم^{۴۶} و در اقامت مراسم نیکو خدمتی و عادت^{۴۸} بسندیدہ و سیرت کز بدہ ایشانست بیفزایند و بوفور فضل ایزدی در حق ما مستظہر باشند و وصول امداد این فتح و حصول اغراض دیگر را منتظر باشند . واللہ المستعان و علیہ التکلان

۴۲ - ترکیبی است عربی کہ در فارسی بجای چگونگی و چنانکہ بود استعمال میشود .

۴۳ - این عبارت خالی از تعریف یا اسقاطی نیست و شاید چنین بوده است ، بعد از ملاحظہ بتات و تسلیمات و اصطناعات آثار ، با عطوف خاطر فیاض بجانب خود ۴۴ - ظ ، تیسر بروزن تکبر بمعنی آسان شدن و آمادہ و مہیا بودن . ۴۵ - پایداری و مداومت ، پیوستہ در کاری بودن .

۴۶ - ظ ، و فیروزی (با واو عاطفہ) . ۴۷ - کذا و شاید چنین بوده است ، انا منتصرون بکم .

۴۸ - ظ ، کہ عادت بسندیدہ .